خاطراتی از شهید داریوش چاپاری در گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید

پیشمرگی که از کردستان تا خوزستان با دشمنان جنگیده بود

■ علیرضا محمدی

چندسال پیش که با سردار علی‌اکبر مداحی مسئول سازمان پیشمرگان مسلمان کرد در دوران دفاع مقدس گفت‌وگویی انجام دادیم، ایشان تعدادی از پیشکسوتان بومی این سازمان را نام بردند که در این بین نام «داریوش چاپاری» جلوه خاصی داشت. شهید چاپاری از شناخته‌شده‌ترین پیشمرگان مسلمان کرد بود که هم در جبهه مقابله با ضدانقلاب حضور داشت و در مقطعی هم به جنوب کشور رفت و در خرمشهر با دشمن متجاوز جنگید. شهید چاپاری آذر ۱۳۸۴ از سوی ضدانقلابی که سال‌ها کینه او را به دل داشتند، ترور شد. در گفت‌وگویی که با امید چاپاری فرزند شهید انجام دادیم، خاطراتی از این شهید خطه کردستان را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

شهید داریوش چاپاری (سمت چپ) در کنار مرحوم ملمور حیم احمدی

پدرتان متولد چه سالی بودند و شغل‌شان چه بود؟

پدرم متولد شهریور ۱۳۲۸ در محله چهارباغ شهرستان سنندج بود. ایشان ابتدا به عنوان راننده ماشین سنگین فعالیت می‌کرد. ما یک خانواده شش نفره و چهار خواهر و برادر هستیم. اوایل انقلاب چون ناامنی‌های زیادی پیش می‌آمد و پدرم هم که عضو سازمان پیشمرگان مسلمان کرد شده بود، مجبور شدیم به شهرستان دهگلان برویم و آنجا زندگی کنیم. پدرم یک مغازه تعمیر ماشین در محله فیض‌آباد داشت که روی آن کار می‌کرد و بعد من در آن مغازه و در همان محله، شغل پدرم را دنبال کردم.

از شهید چاپاری به عنوان یکی از رزمندگان پیشکسوت کردستان یاد می‌شود، قطعاً یک گذشته و سابقه‌ای باعث می‌شود که ایشان وارد مقوله جهاد شود.

بله همینطور است. پدرم قبل از انقلاب از دوستداران حضرت امام بود و علیه رژیم شاه فعالیت می‌کرد. ایشان در جریان پیروزی انقلاب به همراه دوستانش مجسمه شاه را در میادین شهر سنندج پایین کشیدند و با حمله به زندان ساواک، زندانی‌های سیاسی را آزاد کردند. شهید چاپاری چون تفکرات مذهبی داشت و حضرت امام را دوست داشت، از همان زمان مورد کینه ضدانقلاب که عموماً تفکرات چپ داشتند، قرار گرفت و بعد هم که به صورت علنی با ضدانقلاب و گروهک‌ها وارد مبارزه شد، آنقدر در این راه جدیت داشت که نام داریوش چاپاری هیچ وقت از ذهن دشمنان پاک نشد. پدرم در طول دوران جهادش بارها تهدید به ترور شد و چند بار هم ایشان را مورد سوء قصد قرار دادند که به خواست خدا از ترور ضدانقلاب نجات پیدا کرد.

طی این سوءقصدها جراحت‌هایی هم به پدرتان وارد آمد؟

بابا هم در دفاع مقدس و هم در سوءقصدهایی که به جان‌شان شده بود، جراحت‌هایی پیدا کردند. در جریان یک عملیات از ناحیه چشم و گوش آسیب جدی دیده بود. یکبار هم که ضدانقلاب می‌خواستند او را ترور کنند، پدرم در آن حادثه به شهادت نرسید، ولی عصب چشمش به شدت آسیب دید. پدرم جانباز ۵۵درصد بود، اما هیچ وقت دست از مبارزه برنداشت و تا زمانی که امنیت در کردستان برقرار شد، همچنان مبارزه می‌کرد.

اولین فعالیت شهید چاپاری در سازمان پیشمرگان مسلمان کرد بود؟

مدتی طول کشید تا این سازمان تشکیل بشود. قبل از آن پدرم جزو اولین کسانی بود که به عضویت کمیته انقلاب اسلامی شهرستان سنندج درآمد. رفته‌رفته که گروهک‌ها هم تشکیلات خودشان را منسجم کردند، در اسفند ۱۳۵۸ پدرم به همراه تعدادی از همرزمانش به سپاه کرمانشاه رفتند و به همراه شهید محمد بروجردی عازم تهران شدند. همانجا ملاقات‌هایی با مقام معظم رهبری و شهید دکتر مصطفی چمران داشتند که هر دو عضو شورای عالی دفاع بودند. در همین دیدارها مأموریت تشکیل سازمان پیشمرگان مسلمان کرد شاخه شهرستان سنندج به شهید چاپاری و همرزمانش داده شد. پدرم به عنوان فرمانده عملیات منصوب شد و از همان زمان تا حدود دو سال بعد یک سلسله عملیات بسیار سخت و دشواری را پشت‌سر گذاشتند تا اینکه مناطق آلوده کرمانشاه تا کردستان را از شر وجود اشرار و ضدانقلاب پاکسازی کردند.

به خاطر فعالیت‌های جهادی پدرتان مجبور شدید از شهرتان سنندج مهاجرت کنید، چه سالی به دهگلان رفتید؟

سال ۱۳۶۴ که اوج دفاع مقدس بود، به خواست پدرمان به شهرستان دهگلان رفتیم و آنجا زندگی کردیم. یک مغازه هم در محله فیض‌آباد داشتیم که هر روز مسیر خانه تا این مغازه را طی می‌کردیم و به آنجا می‌رفتیم. اتفاقاً پدرم سال ۸۴ در حوالی همین مغازه به شهادت رسید.

> شهید چاپاری به همراه ۱۲ نفر از نیروهای زبده سازمان پیشمرگان مسلمان کرد در جنگ‌های چریکی تبحر ویژه‌ای داشتند که همین موضوع باعث شد وقتی که دشمن به خاک‌مان حمله کرد، بابا و همرزمانش به عنوان شکارچی تانک به خرمشهر رفتند

گویا پدرتان به جبهه جنوب هم اعزام شده بودند و اغلب رزمندگان بومی کردستان از ابتدا تا انتهای فعالیت جهادی‌شان را در کردستانات می‌ماندند، چطور شد که ایشان به جبهه جنوب رفتند؟

پدرم به همراه ۱۲ نفر از نیروهای زبده سازمان پیشمرگان مسلمان کرد در جنگ‌های چریکی تبحر ویژه‌ای داشتند که همین موضوع هم باعث شد تا وقتی که دشمن به خاک‌مان حمله کرد، بابا و همرزمانش به عنوان شکارچی تانک به خرمشهر رفتند. البته این اعزام داوطلبانه و خواسته خودشان بود که به جبهه جنوب بروند. پدرم حدود شش ماه در جنوب خدمت کرد و تعریف می‌کرد که طی این مدت به همراه همرزمانش صدمات زیادی به دشمن وارد کرده‌اند. بعدها که ناامنی‌های کردستان دوباره اوج گرفت، این گروه اعزامی مجبور شدند دوباره به جبهه غرب و شمالغرب برگردند.

از چهره‌های شاخصی که همرزم پدرتان بودند چه کسانی را می‌توانید نام ببرید؟

شهید چاپاری فعالیت‌های جهادی زیادی داشت و در این مدت با بسیاری از چهره‌های بنامی که در خطه کردستان حضور داشتند، همرزم شدند. به عنوان نمونه پدرم با شهید صیاد شیرازی از ارتش و شهید محمد بروجردی از فرماندهان سپاه کردستان، مراودات زیادی داشت. سال ۱۳۷۸ که سپهبد صیاد شیرازی به شهادت رسیدند، پدرم تا مدت‌ها غصه‌دار بود. انگار که یکی از نزدیکانش را از دست داده بود. افسوس می‌خورد که چرا باید چنین شخصیت بزرگی از سوی منافقین به شهادت برسد، چون پدرم اعتقاد داشت که شهید صیاد شیرازی شخصیت تکرار نشدنی است و باید حالا حالاها می‌ماند و به کشور و نظام اسلامی خدمت می‌کرد.

شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

پدرم همیشه سعی می‌کرد، مشکلات مردم را حل کند. حدود ۲۰روز قبل از شهادتش، فردی با مراجعه به منزلمان در ظاهر برای رسیدگی به مشکلش جویای حال پدرم شده بود. ما به آن شخص مشکوک شدیم. چون رفتارهای مرموزی داشت. با پلیس تماس گرفتیم و آن شخص هم سریع پا به فرار گذاشت. چند روزی که گذشت، این ماجرا را فراموش کردیم. اصلاً فکرش را نمی‌کردیم که آن شخص همچنان به دنبال پدرمان باشد. شنبه ۲۶ آذر ۱۳۸۴ بود. من و برادرم در مغازه محله فیض‌آباد بودیم. هوا سرد بود و چون در اول هفته قرار داشتیم، محله خیلی شلوغ نبود. پدرم طبق معمول بعد از خوردن چای در قهوه‌خانه نزدیک مغازه قصد داشت پیش ما بیاید که فردی او را تعقیب می‌کند. من آن شخص را دیدم، اما فکر کردم از دوستان پدرم است و همینطوری دنبال او می‌رود. آن شخص حتی صورتش را نپوشانده بود و همین هم باعث شد که به او شک نکنم. حواسم به کاری گرم شد که صدای شلیک گلوله را شنیدم. به خیال اینکه صدای ترقه است، خیلی توجه نکردم، ولی بعد از آن پدرم را دیدم که به زمین افتاده است. جلو رفتم و دیدم گلوله‌ای که از پشت به او شلیک شده، پیشانی‌اش را شکافته است. از سر پدرم خون زیادی روی زمین می‌ریخت. گیج شده بودم و باورم نمی‌شد، چنین اتفاقی افتاده باشد. برادرم که همان حوالی بود سریع به دنبال ضارب رفت تا او را بگیرد، اما ضارب چند گلوله دیگر شلیک کرد و باعث شد که برادرم نتواند به سمتش برود. بعد هم از کوچه پس کوچه‌ها فرار کرد. پدرم را با کمک مردم که تازه از ماجرا خبردار شده بودند، سوار ماشین کردیم تا به بیمارستان برسانیم.

پس پدرتان پیش روی شما و برادرتان ترور شدند و به شهادت رسیدند؟

همینطور است. وقتی که پدرم را سوار ماشین کردیم و به بیمارستان بعثت بردیم، تمام طول راه دستش در دستم بود و نبضش را می‌گرفتم. اول نبضش می‌زد، اما در بین راه تقریباً در چهارراه شهدا، دیگر نبضش را احساس نکردم و متوجه شدم که به شهادت رسیده است. این موضوع که ایشان کنار خودم جان داد و شهید شد، واقعه را برایم سخت‌تر کرد.

شهادت پدرتان چه تأثیری روی شما و خانواده‌تان گذاشت؟

پسرم زمانی که پدربزرگش به شهادت رسید، ۱۴سال داشت. او بعد از شهادت پدربزرگش به عضویت بسیج درآمد تا راه او را ادامه بدهد. بعدها به ما خبر دادند که پژاک مسئولیت ترور بابا را برعهده گرفته است. آنها می‌خواستند با این کار ما را بترسانند و از مسیر انقلاب دور کنند، ولی نتیجه عکس داد و باعث شد تا ما به راهی که پدرم رفته بود، ایمان بیشتری پیدا کنیم. پدرم بارها مورد سوء قصد قرار گرفته بود. او رزمنده‌ای بود که نباید جز با شهادت از این دنیا می‌رفت. عاقبت هم خدا مزد جهادش را با شهادت داد و بابا پس از عمری مجاهدت به دوستان شهیدش پیوست.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با پسر عموی شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون نجیب‌الله قربانی

می‌گفت همه هستی ما قرآن و اسلام است

■ صغری خیل‌فرهنگ

برای زیارت حرم‌امام‌رضا(ع) و حضرت‌معصومه(س) و کسب لقمه‌ای نان حلال به ایران آمده بود، اما همین که از اوضاع و احوال سوریه و تعدی تکفیری‌ها به حرمین شریفین مطلع شد، تصمیم گرفت راهی سوریه شود. موضوع را با پسر عمویش کاکا محمد عیسی مطرح کرد و بعد از صلاح و مشورت راهی شد. «نجیب‌الله قربانی» در چهارمین روز از فروردین ۱۳۹۵ در راه عشق به اهل بیت (س) به شهادت رسید و آسمانی شد. در ادامه همکلامی ما را با پسر عمویس محمد عیسی احمدی پیش‌رو دارید.

شما قبل از نجیب به ایران آمده بودید؟

بله. من طلبه مقطع کارشناسی ارشد حوزه علمیه هستم. سال ۹۴ که نجیب‌الله با اجازه پدر و مادرش به ایران آمد من اینجا بودم و وقتی با من تماس گرفت به دیدارش رفتم. به شوخی گفتم اگر بدون اجازه پدر و مادرت به ایران آمده‌ای، من تو را برمی‌گردانم. ایشان هم در پاسخ گفت: نه من با اجازه خانواده‌ام آمده‌ام. آن زمان شغل خاصی نداشت. اول گفت به نیت زیارت حرم امام‌رضا (ع) وحضرت معصومه (س) آمده‌ام و بعد هم به دنبال یک لقمه نان حلال. نجیب‌الله کارگری می‌کرد تا بتواند رزق حلالی کسب کند، مجرد بود. افغانستان شرایط خوبی نداشت. برای همین آمده بود تا با دستمزدی که از کار در اینجا می‌گیرد، خانواده‌اش را در تأمین معاش یاری کند.

کمی از شهید بگویید، چه شاخصه اخلاقی در وجودش بود؟

نجیب‌الله وقتی به ایران آمد، دوران راهنمایی را به پایان رسانده بود. پیش من هم درس خواند و کمی ادامه تحصیل داد، اما اطلاعاتش به لحاظ عقاید و باورهای دینی بسیار قابل تأمل بود. دانسته‌هایش در زمینه علوم دینی خیلی خوب بود. او در افغانستان این دروس را خوانده بود و بسیار هم با ذکاوت بود. نجیب‌الله همچون نامش بسیار نجیب، خوش اخلاق و مؤدب بود و شجاعت زیادی هم داشت.

چه شد کار و زندگی‌اش را رها کرد و به سوریه رفت؟

نجیب‌الله ارادت زیادی به اهل بیت(ع) داشت. همین ارادتش به اهل بیت و امام رضا(ع) او را به ایران کشاند و همین عشق او را تا سوریه رهنمون کرد.

نجیب‌الله کمی بعد از حضور در ایران وقتی با بچه‌های لشکر فاطمیون و همشهری‌هایی که راهی سوریه شده بودند، آشنا شد و تصمیم گرفت، برود. همان زمان با من تماس گرفت و به من گفت کاکا من می‌خواهم به سوریه بروم، نظر شما چیست؟

من خودم طلبه هستم. هر کسی که این راه و هدف را انتخاب کرده باشد، نمی‌توانم پشیمان کنم. برای همین تا جایی که می‌دانستم و می‌توانستم شرایط آنجا را برای نجیب‌الله شرح دادم و از هدف جبهه مقاومت و موقعیت بچه‌های فاطمیون برایش گفتم و در آخر هم تصمیم را به خودش واگذار کردم و گفتم، الحمدلله کوچک نیستی و می‌توانی مسیر درست را انتخاب کنی. نجیب‌الله زمان اعزام و تشکیل پرونده با من تماس گرفت و گفت: «تصمیم قطعی‌ام را گرفتم که همراه بچه‌های فاطمیون برای دفاع از حرم اهل بیت (ع) بروم. چون همه هستی ما قرآن و اسلام است. من به عنوان یک سرباز کوچک می‌روم و هر چه که خدا بخواهد همان می‌شود و بعد هم راهی شد. اولین مرتبه سه ماه در منطقه ماند. آن زمان من به افغانستان رفته بودم تا با پدر، مادرم و اقوام دیدار کنم. وقتی به ایران آمدم او هم از سوریه برگشته بود و به زیارت حرم حضرت معصومه (س) رفته بود. بامن تماس گرفت و از من خواست آدرس را برایش ارسال کنم تا به منزل ما بیاید. خیلی خوشحال شدیم و منتظر آمدنش بودیم، اما خبری از او نشد. مجدداً با نجیب تماس گرفتم و گفت باید همراه با بچه‌ها به تهران بازگردد تا راهی سوریه شود. گفت نمی‌توانم دوستان را تنها بگذارم، با آنها آمده‌ام و با همان‌ها هم برمی‌گردم و همین شد که برای دومین بار به سوریه رفت.

بعد از اعزام‌هایش به منطقه با شما تماس می‌گرفت؟

وقتی راهی می‌شد هر زمانی که می‌توانست با من و خانواده‌اش در افغانستان تماس می‌گرفت و از احوالات خودش می‌گفت. با افتخار از سربازی حرم‌آل‌الله صحبت می‌کرد و خانواده‌اش را این‌گونه دلداری می‌داد و آنها هم به وجود چنین فرزندی افتخار می‌کردند، اما کمی بعد از اعزام دوم، خبری از او نشد. از طریق دوستان و بچه‌های فاطمیون پیگیری کردم و به نتیجه‌ای نرسیدم و نهایتاً متوجه شدم اتفاقی برایش افتاده است.

از چه طریقی متوجه شهادت ایشان شدید؟

نجیب‌الله قبل از اعزام آدرس و شماره تماس من را به بچه‌های فاطمیون داده بود. آنها هم با من تماس گرفتند و خبر شهادتش را دادند. مدتی هم طول کشید تا پیکرش را برای ما آوردند. من با پدر و مادر شهید تماس گرفتم و موضوع را با آنها گفتم. خانواده شهید اگرچه دلتنگ فرزندشان بودند، اما از اینکه نجیب در این مسیر و در راه اهل بیت(ع) به شهادت رسیده بود، رضایت داشتند. من از آنها برای تدفین شهید در ایران اجازه گرفتم. انتقال پیکر به افغانستان اصلاً ممکن نبود. برای همین بعد از اجازه خانواده پیکر شهید نجیب‌الله را در قطعه ۵۰بهشت زهرا(س) دفن کردیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۰۳

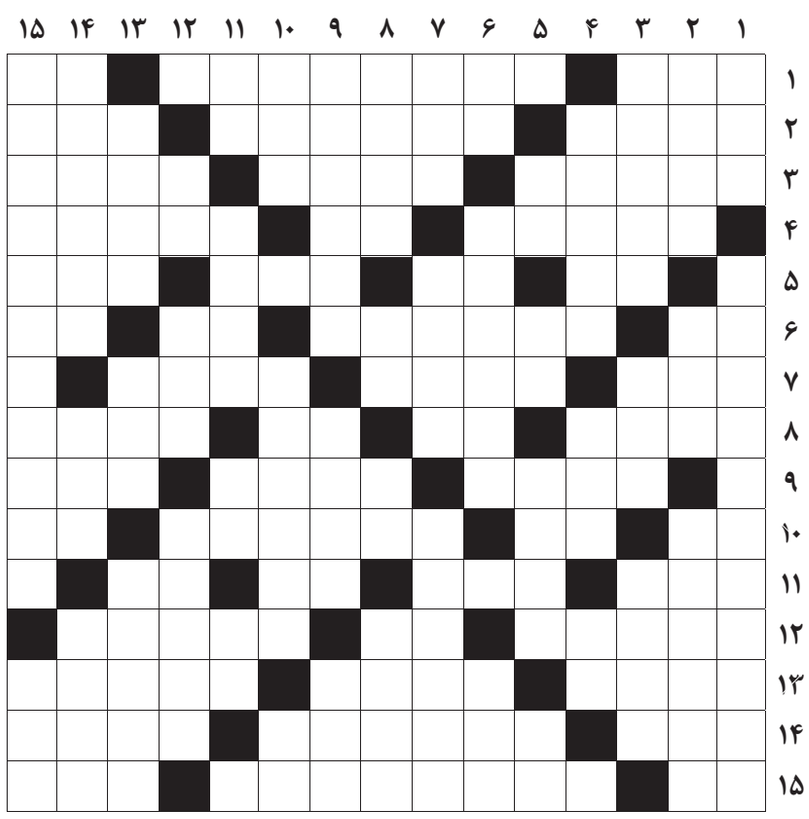

از راست به چپ

■ ۱-کار سخت-شاعر آزادیخواه قرن سیزدهم که روزنامه طوفان را منتشر کرد-مهریه حضرت زهرا(س) ■ ۲-سرهنگ خارجی- گازوئیل-وام بلاعوض ■ ۳-فاکس-از ماه‌های سریانی-الهه عشق ■ ۴-از مطهرات در آیین شرع- سه کیلو-کمانی و خمیده ■ ۵-بخاردهان-ترشی انار-غبار-بوی تخم‌مرغ گندیده ■ ۶-برادر عرب-کار بی‌مزد کردن-مدافع فوتبال-آش ■ ۷-نشانهٔ تیر-خویشی و قرابت-کنترل ■ ۸-صورت-گرفتن از هوا-کتف-با اهمیت ■ ۹-کانون دایره-لباس شنا-بادام ■ ۱۰-برجستگی سوهان-شامه‌نواز-وثوق و دلگرمی-عدد رمزی ■ ۱۱-کیف ورزشی-امر به یافتن-گرد بتونه-مایع دباغی پوست ■ ۱۲-درختی است از تیره مخروطیان-یار شیرازی-نخ بافتنی ■ ۱۳-سربها-اثر سوختگی-اندوخته بانکی ■ ۱۴-مخترع ماشین بخار-کسی که عقیده‌اش زود عوض شود-نویسنده فرانسوی قرارداد اجتماعی ■ ۱۵-مساوی-لباس رسمی آقایان-اسب قاصد

از بالا به پایین

■ ۱-تای پارچه-نخستین بار ایران را مجهز به سلاح آتشین کرد و بارها سپاه عثمانی را شکست داد ■ ۲-سیب آذری-پروردگار-ذی‌روح ■ ۳-تفنگ تک تیرانداز معروف-شکل و صورت-از شیخ‌نشین‌ها ■ ۴-گیاه عشقه-تنبک-میوه خوب ■ ۵-علامت مفعول-پول ژاپن-شوره‌زار-واحد بازی تنیس ■ ۶-رودی در فرانسه-نام دیگر بیماری وبا-یک ساعت ■ ۷-پنهانی-نام جدید شهر بارفروش-بوستانی در تهران ■ ۸- پدر مرده-لخت-حرف همراهی عرب-یار هاردی ■ ۹-اتحاد-نگین انگشتری-گل سفید ■ ۱۰-نابسامان-دارایی-حرف انتخاب ■ ۱۱-سدی در جنوب-حشره خرخاکی-گشوده-برگ برنده ■ ۱۲-خاندان-خانه مجلل-از ماشین‌آلات عمرانی ■ ۱۳- جاده و رودی در شمال-پیمانه بزرگ شراب- کشور فروپاشیده بلوک شرق ■ ۱۴-عموی مشرک پیامبر(ص) که آن حضرت را همواره مورد اذیت و آزار قرار داد-بالشتک نان‌پزی- بندری در اوکراین ■ ۱۵-کنایه از پایبند هیچ چیز نبودن-گیاه مقدس زرتشتیان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹	۸			۲				
						۳		۷
				۵			۲	۶
			۱			۲	۶	
۵	۲		۳					
	۳		۸			۵		
						۷	۵	۹
		۶			۷			

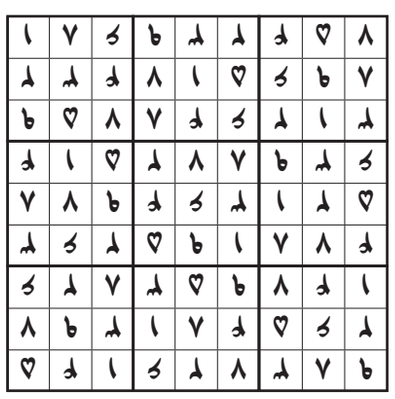

جدول کلمات متقاطع
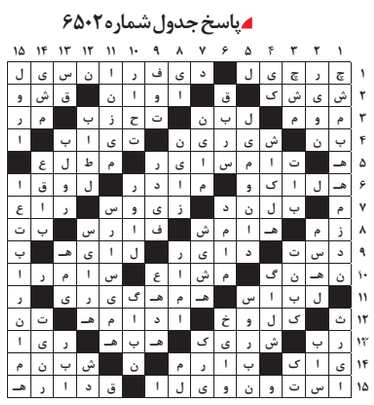
پاسخ جدول شماره ۶۵۰۲